

بجایی تجزیه یا تقسیم افغانستان چرا پاکستان باید تجزیه نشود؟



سلیمان راوش

نخست باید پرسید که چرا طرح تجزیه افغانستان در شرایط امروزی مطرح شده است؟ به ویژه از سوی سیاستمداران ایالات متحده آمریکا (بلیک ویل) و همچنان از سوی نیروهای معین و مشخص داخلی.

تجارب تاریخی نشان میدهد که کشورما در طول تاریخ، اگر از گذشته های بسیار دور یاد نکنیم که قلمرو کشورامروزی ما از غرب تا به دجله و فرات و از شرق تا هند و چین و ماچین و از شمال تا روسیه و از جنوب تا خلیج فارس می رسید، و به دو قرن اخیر نظر اندازیم، می بینیم که در این دو قرن اخیر نیز این کشور چندین بار تجزیه گردیده و ازش پوست گوسفندی باقی گذاشته اند. بخشی های از آن از سوی انگلیس و روس مانند پنجه ، مرو و نیشابور و سیستان و بلوچستان به ایران و روس تعلق گرفت، وگویته و پشاور و کشمیربه هند واگذار شد و مانند اینها بسیار جاهای دیگر که ذکر همه آنها در تواریخ ثبت است.

اکنون نیز همان جهانخوارگان بین المللی در تباری باز هم با مزدوران زر خرید خویش در داخل کشور و خارج از کشور سر و صدا هایی را بلند نموده اند تا اگر بتوانند باری دیگر کشور ما را تجزیه و تقسیم نمایند. اینبار نه تنها جهانخوارگان اند که شمشیر از نیام بر کشیده اند تا پیکر این ملت را پارچه پارچه نمایند بلکه قصابان حیره خوار منطقه مانند پاکستان و ایران نیز قداره بر کمر آویخته اند تا دست و پای ملت ما را ببرند و سینه آن را بشکافند.

اما من، به حیث فردی از افرادی جامعه خود به همه هموطنان و نیروی های ملی و بین المللی پیشنهاد می نمایم که:

آیا بهتر نخواهد بود که به جای طرح تجزیه یا تقسیم افغانستان، مساله طرح و تجزیه پاکستان مورد بررسی، شور، کنکاش و مشورت قرار گیرد.

به پندار من برای ضرورت تجزیه و تقسیم پاکستان چند دلیل موجه وجود دارد.
1 - پاکستان یک کشوری نو بنیادی است که در اثر توطئه و دسیسه خارجی با تصاحب بخش از اراضی افغانستان و هند ساخته شده است. بنا براین این کشور تاریخ ندارد و از تشکیل آن حتا یک قرن هم نمی گذرد.
2 - بنیادگذاران پاکستان (انگلیس و آمریکا)، در اثر تشنجات ، تضاد ها ، تقابل و

رقابت های بین المللی که میان کمونیزم و کاپیتالیزم در سطح جهانی و به ویژه رقابت این دو سیستم متضاد در منطقه وجود داشت، پس از ایجاد این کشور بلافاصله آن را به عضویت پیمان نظامی خویش (ناتو) وارد کردند و به پایگاه نظامی مسلح به سلاح اتمی در منطقه تبدیل نمودند. لازم است گفته شود که سلاح اتمی در خاک پاکستان وجود دارد، اما در اختیار پاکستان نیست. کلید استفاده از زرادخانه اتمی پاکستان را باید در جیب بنیادگذاران بین المللی آن جستجو کرد.

موجودیت سلاحهای اتمی در خاک خود تنها و تنها ژست می گیرد. همان ژست و نقش که برایش عمداً و به مثابه وظیفه در برابر هند و چین و شوروی سابق تعیین نموده اند. بنا براین دلیل اگر گفته شود که این کشور مسلح

به سلاح اتمی است و تجزیه و تقسیم آن غیر ممکن، منتفی می گردد.

3 - کشور پاکستان به مثابه آله و ابزار جهانخوارگان سرمایه نخست در برابرهند، چین و بعد ها در برابر شوروی سوسیالیستی سابق، در طول مدت پنجاه سال عمر خویش گذشته از ژست گرفتن و تهدید کننده اتمی نقش های گوناگون دیگر نیز برایش داده شده و این کشور ایفاء نموده است. نخست در برابر هند که اساس و بهانه تشکیل این کشور به شمار می آید که عبارت از مساله اسلام و هندو بود. بدین پایه، سنگ بنای این کشور بر اساس مرکز و پایگاه مسلمین علیه مردم هند و مذاهب آن آنها گذاشته شد. بدون شک، این فقط یک ترفند بود که امپریالیزم خواست علیه رشد دموکراتیک جامعه هند که حزب گنگره نهرو و گاندی آن را رهبری می کردند و در جهت سیاست های عدم انسلاک که مایه نگرانی غرب بود، به وجود آوردند. هدف دوم، مساله گسترش سوسیالیزم از سوی چین به رهبری مائوتسه دون و تقابل شدید آن کشور با امپریالیزم در سطح جهانی بود در پهلوی آن نفوذ روز افزون شوروی در در کشور های هندو چین. این دو پدیده اخیر باعث گردید که امپریالیزم جهانی پاکستان را به پایگاه نظامی خود علیه هند، شوروی و چین تبدیل نماید و در آنجا پایگاه اتمی خویش را به مثابه تهدید بالفعل و بالقوه به وجود آورد.

4 - پس از آنکه شوروی ها در افغانستان دعوت می شوند و حضور می یابند و دولت طرفدار شوروی در افغانستان تشکیل می گردد. امپریالیزم به رهبری امریکا و انگلیس، متوجه سلاح همیشه موثر، یعنی به شمشیر دین پناه می برد و در پی تشدید و غنی سازی نقش پاکستان به مثابه پایگاه اسلامیت ها کار ضربتی را انجام می دهد. این وقتی است که هنوز عساکر شوروی مستقیماً وارد افغانستان نشده اند. اما امریکا میداند که تشکیل دولت طرفدار شوروی به معنی حضور آن کشور می باشد و سرانجام این حضور مستقیم یا به شکلی از اشکال تحقق می پذیرد. بنا بر این پیش از پیش دست بکار شده، نخست ذوالفقار علی بوتو را که پس از حکومت های نظامی در پاکستان مصروف ساختار های ملکی کردن پاکستان بود، و نمی خواست که درگیر مناقشه تازه منطقوی دیگر در پهلوی هند و چین شود، به وسیله جنرال ضیاء الحق اعدام و به قتل رسانیده می شود. بجای آن حکومت خشن و اسلام پرور نظامی تابع فرمان انگلیس و امریکا توسط جنرال ضیاء الحق عرض اتمام می کند.

در ایران:

همزمان امیرالیوم به رهبری امریکا می خواهد که محمد رضا ، شاه ایران نیز نقش فعال در سرکوب رژیم طرفدار شوروی در افغانستان بازی نماید. اما شاه ایران که تازه کشورش پله های معین از دموکراسی و رشد اقتصادی را طی می نمود، به این خواهش امریکا و غرب چندان روی خوش نشان نمی دهد. در اینجا است که امریکا و انگلیس چنانکه گفته آمدیم به فکر استفاده غنامند از سلاح و توطئه و تفتین ِ دفاع از اسلام می افتد. بنا برآن می خواهد که شوروی و دولت طرفدار او را در افغانستان در محاصره چند جانبه اسلامیست ها قرار بدهد و جنگ را زیر نام دین با شوروی و دولت افغانستان از چند جانب رهبری نماید. اینجا است که به فکر مَهْرَه از قبل تربیت شده خود خمینی می افتد و به وسیله او سقوط دادن رژیم شاه. هرچند که در این بازی انگلیس و امریکا پیروز می شوند یعنی رژیم شاه را سقوط می دهند. اما در واقعیت در مقابل شوروی بازنده می شوند و تیر شان به هدف اصابت نمی کند. چگونه؟ همین که رژیم سلطنتی در ایران سقوط داده می شود و خمینی از فرانسه وارد ایران می گردد تا دولت اسلامی ضد به اصطلاح کمونیسم را به دستور غرب تشکیل بدهد. شوروی ها هشیارانه دست بکار می شوند و با قربانی کردن تمام عناصر چپ (حزب توده ایران) مناسبات نیک را با رژیم خمینی پنهان و آشکار برقرار می نمایند، که این مناسبات تا هنوز هم به همان شکل ادامه دارد چنانکه ساختمان ائومی بوشهر در ایران خلاف خواست امریکا و غرب نمونه کامل و تداوم همان سازش های میتواند باشد که شوروی ها قبلاً با رژیم آخندی ایران برقرار نموده بودند. به هرروی، شوروی ها توانستند

شکاف عمیق بین رژیم اسلامی و آخندی ایران و غرب ایجاد نمایند. پس از حضور نظامی شوروی در افغانستان هرچند که رژیم خمینی در دامن خود بسیاری از مخالفین دولت طرفدار شوروی را جا داد. اما این پناه دادن بیشتر در جهت منافع ایران مدنظر رژیم آخندی بود. زیرا آخندها توانستند پناهندگان افغانی را در صف مقدم جبهه جنگ با عراق تنظیم نمایند و در کنار آن توانستند تمام کار های شاق و توانفرسا را که مردم آن کشور با دستمزد گران انجام میداند با دست مزد ناچیزی به وسیله پناهندگان افغانی به سر برسانند. برای شورویها نیز حضور این مخالفین دولت افغانستان در ایران، تهدید به شمار نمی رفت. زیرا پناهندگان افغانی در ایران را اقلیت مذهبی تشکیل می داد که خود در داخل افغانستان از سوی اکثریت جامعه مورد پذیرش مذهبی نبودند. زیرا جامعه افغانستان یک جامعه سنی مذهب بود و گروه شیعه نمی توانست نقش تعیین کننده در سرنوشت جامعه داشته باشند، یا جامعه را بدور خود بتوانند بسیج نمایند. جز اینکه فقط در پی مطرح نمودن حداقل خواسته های سیاسی و اجتماعی خود بودند که در این زمینه نیز رهبران آنها به ملیت مظلوم هزاره در جهت منافع شخصی خود خیانت نمودند. این موضوع را شورویها به خوبی درک کرده بودند بنابراین با پناه دادن قسمی از عناصر شیعه مذهب افغانستان در ایران ، با رژیم آخندی آنکشور مخالفت نکردند.

5 - براین اساس پاکستان یگانه کشوری ماند که امریکا و غرب، علیه افغانستان و شوروی به آن توجه دوباره می نماید. همین که عساکر شوروی وارد افغانستان می گردد، امریکا و غرب شعار از قبل آماده شده خود {اسلام در خطر افتاده است} را در عمل مطرح می نمایند .

زیر علم سیاه این شعار است که بد نام ترین، مفسدترین، خود فروش ترین و سودجو ترین عناصر را از داخل افغانستان به پاکستان فرا خوانده بسیج می نمایند و جهاد را با پیشوا قرار دادن و رهبر ساختن همین عناصر آغاز می کنند. آگاهی که مردم افغانستان از قرنهای بدینسو بوده و است که در زیر خط فقر بسر می برند. فقر، بیکاری و بی سر پناهی و بی سرنوشتی که در اثر تسلط جباران تاریخ در کشور بیداد می نمود، زمینه مساعد شد که امریکا و غرب بسیار به سهولت با سرازیر کردن میلیونها دالر برای پیشوایان و رهبران جهاد، سپاه زرخیز از داخل افغانستان تهیه بدارند. این یک جهت قضیه را تشکیل میداد. جهت دیگری که مردم در زیر شعار { اسلام در خطر افتاده } به پاکستان فرار مینمایند و گرد میآیند، تسلط گروه جاهل و جبار تره کی و امین بود که در اثر ظلم و ستم و بگیر و ببند های وحشیانه و کشتار های دستجمعی در کشور اختناق و دهشت خلق کردند و فضای زندگی را برای مردم دشوار ساختند. اینجا بود که مردم برای نجات خویش، خانواده و ناموس خود از جاهل تره کی و استبداد امین، فرار را برقرار ترجیح دادند. با درک این واقعیت ها بود که امریکا و غرب نیز ماهرانه دروازه های بهشت خود را سخاوتمندانه به روی مردم باز نمودند. کوچه ای که به این دروازه امکان رسیدن را میسر می ساخت پاکستان بود. زیرا غرب تمام سازمانهای امداد رسانی و جاسوسی و سربازگیر خود را در پاکستان گشوده بود. تعیین این کوچه به خاطر بود، تا جنرالان جهاد به خوبی بتواند سربازگیری نمایند. در پهلوی این مساله، غرب طرح دیگری نیز داشت و آن عبارت بود از این که اشخاص معین و مشخص را وارد غرب نمایند، تا در غرب از آنها استفاده های سیاسی ببرند. این کار را نیز کردند و عده ای را به نام تکنوکرات ها در کشور های مختلف تنظیم نمودند.

این به اصطلاح تکنوکرات را در مقامهای بلند نیز نصب نمودند. همه این تکنوکراتها نیز به نوبه خود در جنایت علیه مردم کشور به نفع امریکا و غرب نقش بازی نمودند، مثل تهیه و توزیع سلاح و مهمات و خرید راکت ها استنگر به مجاهدین و توزیع معاش و انتقال پول به جنرالان جهاد و رهبری کردن آنها در تحقق استراتژی های جنگی امریکا. به عبارت صحیح تر، این تکنوکرات ها پلی شدن به منظور عبور عملی سیاست های امریکا و غرب در افغانستان، که تا به امروز این نقش بسیار شرم آور خود را با تمام بی ننگی و نوکرمنشی ایفا میدارند.

6 - در پهلوی این دسایس، امریکا درک کرد که تا مهره های از پیش تربیت شده و خریده شده خود در حزب کمونیست شوروی را برای سقوط سیستم کمونیستی آن کشور بکار نیاندازد نمی تواند رژیم کابل را از بین بردارد. بنا چون شرایط از لحاظ بین المللی یعنی حضور شوروی ها در افغانستان مساعد گردیده بود با استفاده از مهره های خود در داخل حزب کمونیست شوروی و انجام کودتا های پی در پی به وسیله آنها و از بین بردن سران و رهبران آن حزب سرانجام موفق شد که گرباچف را با شعار بازسازی و علنیت روی کار آورد و سیستم را تغییر بدهد و حزب کمونیست را منحل نماید. این کار ظرف یکی دوسال موفقانه انجام شد و قدرت به مهره اصلی و نماینده امریکا در داخل حزب یعنی ایلسن سپرده شد. گرباچف و ایلسن به سرعت سیستم را از هم پاشاندند و اتحاشوروی به جمهوریت مستقل تقسیم گردید. پایگاه های شوروی از کشور های متحد آن مانند پولند و چکسواکیا و آلمان شرقی برداشته

شد و اروپا شرقی نیز از دایره نفوذ روسها خارج شدند، حتا اکثر آنها به سرزمین جداگانه تجزیه گردیدند. مانند جکسلوکیا، یوگوسلاویا و غیره. تشکیل جمهوریت های تازه که خواست امریکا بود، غرب را متوجه و مصروف مرحله دوم از پلان هایش یعنی حضور و نفوذ در این جمهوریت ها ساخت. جالب اینست که دراکثر این جمهوریت نیز به اساس وعده قبلی غرب و امریکا، عناصری در قدرت قرار گرفتند که پنهانی در بیروی سیاسی حزب کمونیست با ایلسن و گرباچف همکاری می نمودند و در سقوط شوروی دست داشتند و در یک کلمه با غرب بودند. در چنین اوضاع و احوال بود که امریکا و غرب دیگر افغانستان را رها نمود و آن را به کشور گماشته خود یعنی پاکستان سپرد تا هر چه می خواهد بکند و خود مشغول تصرف منابع سیاسی و اقتصادی جمهوریت شوروی سابق و کشور های حوزه بالکان و اوکراین گردید.

7 - در پاکستان، امریکا پیش از سقوط شوروی و برای سقوط شوروی به وسیله اتباع مزدور افغانی زیر شعار {اسلام در خطر افتاده}، برای موجه نشان دادن شعار خود، و تقسیم مصارف جنگی با منابع عربی تا توانست به نام اسلام و مسلمان، عرب ها را از کشور های عربی و سایر بنیادگرا های دینی را از دیگر کشور ها دعوت کرد و مدرسه ها و آموزشگاه های دینی و پایگاههای نظامی دینی را ایجاد و اعمار نمود. رژیم افغانستان پس از سقوط شوروی و روی کارآمدن دولت طرفدار غرب به رهبری ایلسن از لحاظ تامین آذوقه و مهمات جنگی در مضیقه افتاد. زیرا هیچ کشوری در جهان دیگر وجود نداشت که دست دوستی و همکاری با دولت و مردم افغانستان را دراز نماید

8 - با وجود این، پاکستان با تمام سعی و تلاش و خونریزی و غارتگری و ویرانی که به وسیله مزدوران جنگی افغانی خود انجام میداد و با وجود ناتوانی های اقتصادی و نظامی رژیم افغانستان، نتوانست آنچه را که گلبدین، سیاف و ربانی و مجددی و خالص در سر می پروراندند یعنی الحاق افغانستان به مثابه یکی از ایالت های پاکستان تحقق بخشد. زیرا داکتر نجیب الله با وجود کمبودی ها که داشت شخصیت ملی و مقاوم در برابر تسلط اجنی به ویژه در برابر پاکستان به شمار می رفت و توانست پیش از پنج سال علیه پاکستان مردانه وار مقاومت نماید. اگر خود فروختگی و خود باختگی های برخی از اعضای بلند پایه حزب وطن علیه داکترنجیب نمی بود بدون شک امروز کشور ما این چنین خونین نمی گردید. در پهلوی این خود فروختگی های درون حزبی، پاکستان نیز دست به توطئه بین المللی زد و از طریق ملل متحد (بیننسوان) داکتر نجیب الله را فریب داد. در این توطئه از درون حزب وطن نیز اشخاص و افراد معین در سطح بیروی سیاسی و کمیته مرکزی آن حزب نقش فتنه گرانه بازی نمودند و منافع ملی و کشوری را فدای منافع قومی و زبانی نمودند، این عناصر فقط برای اینکه از نجیب انتقام گرفته باشند، و نیروی بدنام جهادی را جهت زنده ماندن خود خوشنود کرده باشند، داکترنجیب رامحاصره و وزمینه انتقال قدرت را به مجاهدین فراهم نمودند. به این هم اکتفا نمودند داکتر نجیب را تا آنجای در بند نگهداشتند تا به وسیله جنایتکار ترین مزدوران پاکستان حلق آویزش گردید.

9 - پس از سقوط رژیم داکترنجیب یگانه شخصیت دیگرکه بر خلاف گلبدین و ربانی و سیاف و مجددی علم مقاومت علیه تسلط پاکستان را بلند نمود {احمد شاه مسعود بود}. پاکستان برای سرکوب مسعود و پلانهای شوم خود نیروی

طالبان را بسیج نمود و در پی به قدرت رساندن آنها شد که در این کار موفق گردید. اما مسعود مقاومت علیه پاکستان و طالبان را شعار خود گردانید و تا لحظه مرگ به آن وفادار ماند. چیزیکه در باره مسعود میتوان گفت اینست که اعتماد مسعود، مانند داکتر نجیب نسبت به اطرافیان خیلی ساده اندیشانه و خوشبایورانه بود. در اثر این سادگی و خوش باوریهای او بود که اطرافیان مفتن و ایسته به پاکستان امریکا، توانستند که مسعود را تجرید نمایند. جنگ افشار علیه هزاره ها، علیه پشتونها و ازبکها را در مقاطع مختلف و به بهانه های مختلف سازمان دهی نمایند، تا بتوانند به حافظان و پشتیبانان بین المللی بگویند که مسعود یگانه مانع در راه تفاهم ملی می باشد و جز تاجکیان اقوام دیگر را نمی خواهد. این پلان به درستی صورت گرفت و سرانجام پاکستان در تبابی با نیروی های اطراف مسعود این قامت ضد پاکستان و طالبان را نیز نابود کردند.

10 - طالبان مورد حمایت هم غرب و هم پاکستان قرار گرفت و دولت دست نشانده پاکستان به رهبری ملا محمد عمر بر گرده مردم افغانستان به نفع پاکستان تحمیل گردید.

11 - ضرورت تجزیه پاکستان:

چنانکه گفته شد، تشکیل پاکستان به مثابه یک کشور ابزاری صورت گرفته، و تا به امروز در همین موضع قرار دارد. امریکا و غرب که در تصرف منابع نفتی و بازار یابی برای فرآورده های تولیدی خود، خوابهای پرقیمت را در باره کشور های آسیا میانه یعنی جمهوریت های شوروی سابق دیده بود همه نقش بر آب شد. روسیه توانست در تحت زعامت پوتین کشور خود را دوباره به یک قدرت جهانی تبدیل نماید. این کشورنه تنها اکنون دوباره به حیث یک قدرت مساوی با اقتصاد و نفوذ امریکا و غرب تبارز نموده بلکه در پی انتقام خویش از کشور های غربی با همان تاکتیک که امریکا علیه او در زمان سیستم شوروی بکار می برد، از همان تاکتیک ها کارگرفته امروز امریکا و غرب را در بسا مناطق از جهان از جمله ایران، افغانستان، عراق و فلسطین و غیره، درگیر جنگ با اسلامیت و مذهبیهون ساخته است. اکنون همان شعاری که غرب و امریکا ساخته بود که {اسلام در خطر افتاده} متوجه خود امریکا و غرب گردیده است. به این گونه امریکا و متحدانش در قرن 21 بازنده اصلی بازی های شدند که خود طرح و نقشه کرده بودند. باید خاطر نشان ساخت که نه تنها امریکا و غرب خودبازنده گردیدند بلکه خود و جهان را چنان به خطر از سوی تروریست های اسلامی مواجه کرده اند که اگر دیر بجنبند تراژی قرن 21 به وقوع خواهد پیوست. زیرا امروز پاکستان در اثر سعی و مجاهدت امریکا در یک بازی کودکانه علیه شوروی سابق به مرکز تروریسم جهانی تبدیل یافته است. چیزی که امریکا فکر آن را نکرده بود. امریکا و انگلیس به ویژه فکر می کردند که پس از سقوط دولت افغانستان تحت زعامت داکتر نجیب و سقوط دولت شوروی میتواند دوباره اوضاع را در پاکستان به حالت عادی و تحت کنترل خویش بیاورند بی خبر از اینکه جنگ، خشونت، ویرانی و انسان کشی را که در سایه تعلیمات مذهبی وسیله ساخته بودند، این وسیله روزی میتواند به باورآگانه مردم و وسیله زورمندی در یک مقطع زمانی علیه خودشان تبدیل شود، که امروز عملاً مشاهده می شود که چنین شده است. زیرا این وسیله پیشنه های تاریخی

داشت که اینجا از آن بحث نمی کنیم. یکی از عبارت های که امروز دوکانداران دین علیه امریکا و غرب بسیج شده اند این می باشد که این سودخوران مذهبی که دیروزاز سوی امریکا و انگلیس و غرب در برابر شوروی سابق و دولت افغانستان مزد می گرفتند و تمویل می شدند و صدها ملیون دالر به کیسه های شان سرازیر می گردید. پس از شکست پلانهای امریکا و غرب و کنار رفتن شان از بازی های کودکانه ، دیگر منبع درآمد برای تروریست های مذهبی سراسر جهان باقی نماند. تنها راه که برای آنها باقی ماند به چالش کشیدن خود امریکا و غرب است. دولت پاکستان هم با هشیاری که دارد، اکنون هم به نعل می کوبد و هم به میخ و از هر دو جانب نفع می برد. از جانب دیگر دولت پاکستان بقای خود را در معامله با طالبان و مذهبپون می بیند امروز پاکستان به منبع تحقق پلانهای تروریستی مذهبپون سراسر جهان تبدیل یافته است. در این صورت حضور یک چنین کشوری تا فرو نریزد و تجزیه نگردد، باعث مزاحمت، جنگ ، خشونت و صدور تروریسم در سراسر جهان به شمار می آید. زیرا امروز در اثر سعی امریکا و انگلیس مبنی به گردآوری همه تروریستان جهان و تربیت آنها در مدارس دینی، این سعی تاکتیکی به باور تبدیل گردیده ، باور به این که قتل و کشتار و غارتگری پاداش دریافت کلید جنت را دارد.

بنا بر این اگر امریکا و غرب صادقانه می خواهد که خود و جهان را از شر اهریمن نجات بدهند، نخست باید لانه اهریمن را ویران نمایند. در صورت ویرانی لانه اهریمن ، اهریمنان بی خانمان، بی پشتیبان و پراکنده و آواره می گردند. در این بی خانمانی است که سرانجام یا تسلیم می شوند و یا نابود. بنا براین تجزیه پاکستان یگانه راه ممکن برای نجات بشریت از شر تروریسم به شمار می آید.

در اخیر به آن عده از کسانی که بی مسوولیت طرح تجزیه افغانستان را می ریزند و یا از چنین طرح پشتیبانی می کنند خاطر نشان می سازم که به جای چنین یاوه های در صدد آن شوند که به مردم خرد و آگاهی بخشند، امروز 90% مردم کشورما از لحاظ تفکر طالب هستند وعده زیاد در خدمت جنایتکاران و پشتیبانی وحمایت از جنایتکاران. همچنان نباید حل مناقشات و مسایل ملی را در پیش کشیدن تجزیه کشور جستجو نمود. این امر در واقعیت بی حوصله شدن در مبارزه، یا به عبارت دیگر شکست خوردن در مبارزه علیه جنایت پیشگان بشمار میرود. در پیش کشیدن چنین طرحهای لازم است نخست از جامعه خود شناخت عمیق و دقیق به عمل آورد. ملتی که هر بخش آن ریشه های تباری و دینی و مذهبی خود را در بیرون از مرز های کشور جستجو می نمایند و باکی ندارند که به حاکمیت های اجنبیان سرتسلیم از لحاظ قومیت ، زبان و مذهب فرود بیاورند. ایا یک چنین ملتی میتواند معنی آزادی و آزادگی را درک نماید. نباید ساده اندیشانه به چنین طرحهای که خواست دشمنان بیرونی ملت ما به شمار می رود دامن زد. عکس آن مبارزه را برای تامین حقوق همه اقوام با تربیت دهی و رشد آگاهی افراد همه اقوام پیش گرفت. من با کامل صراحت میتوانم گلایه نمایم که چرا مثنی از روشنفکران ما بسیار با خفتی و خرفتی در چنین اوضاع و احوال سکوت کرده اند. که شرم شان باد.

در پایان چند یادداشتی که در دفترچه خود در باره مسایل قومی و ملت از منابع مختلف داشتم، بدون هیچگونه تصبیه باز نویسی می کنم و برای همه خرد را یار و مددگار می خواهم .

در قرن 19 ارنست رنان تعریف مفصلی از ملت ارائه داد :

{ملت يك روح است، يك اصل معنوي، دو چیز که در واقعیت يك چیز بیش نیستند، این روح و این اصل معنوي را می سازند. از يك سو میراثی غنی و مشترك از خاطرات و از سوي دیگر وفاق کنونی، تمایل به زندگی مشترك، به ارزشمند ساختن میراث دست ناخورده و بازمانده از پیشینیان. بنابراین ملت نوعی همبستگی عظیم است که خود ناشی از احساس فداکاری هایی است که در گذشته به انجام رسیده اند و فداکاری هایی که باز هم آمادگی انجامشان در آینده وجود دارد. بنابراین ملت وجود يك گذشته را ایجاب می کند. با این حال زمان حال است که مفهوم ملت تبلور می یابد. زیرا بیش از هر چیز در وفاق و تمایلی رخ می نماید که برای ادامه زندگی مشترك دیده می شود}

{اگر کشور ما را دارای تنوع قومی می پندارید، پس ایالات متحده امریکا را هم باید دارای تنوع قومی بدانید. در واقع مسئله آنها باید بیشتر و بزرگتر از ما باشد، زیرا آنها فقط دوست سال برای آمیختن اقوام خود وقت داشته اند و ما بیش از دوهزار سال. آنها چکار می کنند؟ دموکراسی را برقرار کرده اند، همه مردم بدون توجه به ریشه، زبان، رنگ و مذهب در همه زمینه های تعیین سرنوشت و اداره کشور مشارکت دارند. همه به یک زبان سخن می گویند، یعنی تا شما زبان انگلیسی را نیاموزید، نمی توانید تابعیت امریکا را بدست بیاورید. زبان رسمی در همه مدارس و در همه مدارج اجباری است. شما نه تنها هیچ مدرسه ای را ندارید که زبان انگلیسی را آموزش ندهد، بلکه هیچ کس هم جز این نمی خواهد. در حالیکه همه مهاجران تلاش دارند زبان رسمی را خوب بیاموزند و در فرهنگ امریکا ذوب شوند، آیین های ویژه خود را نیز آزادانه اجرا می کنند و در خانه هایشان زبان پیشین یا مورد علاقه خود را تکلم می کنند. وقتی در کشور ما اینگونه پرسش ها مطرح می شود، به خاطر اینست که دموکراسی نیست، آزادی نیست، رفاه نیست، پیشرفت نیست و غروری نیست. برعکس، دیکتاتوری هست، تبعیض هست، خشونت هست، فساد هست، سقوط اقتصادی هست و سرافکندی.}

{فدرالیسم هنگامی کاربرد دارد که ملت هایی یا کشورهایایی برای منافع مشترك و تقویت توان گروهی، گرد آیند و یک دولت مرکزی تشکیل دهند. مانند امریکا که استانهای کنونی پیش از همبستگی، همگی یا مستقل بودند یا در مالکیت یک کشور دیگر. در آنجا، تنها راه یکپارچه شدن، فدرالیسم بود. همین شرایط در آلمان پس از دوران فئودالیسم وجود داشت. ولی در شرایط کنونی، که ایران یکپارچه است، تنها راه، برقراری دموکراسی و تضمین حقوق برابر برای همه شهروندان و فرصت مشارکت در تمامی شئون اداره کشور برای همه، بدون توجه به مذهب است. افزون بر آن، همانگونه که من بارها اظهار کرده ام، روستاها، شهرها و استانها، همانند دولت مرکزی، باید دارای مجلس شورا باشند و باید بتوانند نمایندگان و مدیران سیاسی خود را خود با رای آزاد برگزینند.

فراموش نکنید که در شرایط کنونی که کشور ما در بدترین شرایط ممکن سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بسر می برد، مردم از دولت مرکزی گریزان هستند، کشورهای بیگانه با شدت تمام در حال تبلیغات جداسازی فرهنگی و زبانی هستند و کشورهای تازه به دوران رسیده پیرامون ما هنوز خانه خود را سامان نداده در آزمندی خاک ما تلاش می کنند، یک سامانه سیاسی فدرال کار آنها را آسان می کند. یعنی در واقع ما چیزی را وجود ندارد، یعنی جدایی تاریخی، فرهنگی، قومی، مذهبی یا زبانی، آن را مهر تایید می زنیم. {
(روح الله نصرتی)

ایران نیز مانند پاکستان یک کشور تروریست پرور مذهبی است. اما این کشور ضرورت به تجزیه ندارد، دولت ترور یست پرور آن قدر فاسد و فرسوده است که فقط چند ملازاده و آغاسی و سروش کافی است که این دولت را به پرتگاه مرگ سوق بدهند. البته نقش روشنفکران و نیروهای ملی و آزادی خواه کاراً تر بوده و امروز واقعاً این رژیم را در مضیقه قرار داده اند.

(راوش)

یادداشت:

این نبشته را به جاهای مختلف نشراتی بدون در نظر دداشت مواضع سیاسی، عقیدتی، قومی و لسانی شان جهت نشر فرستادم. .